

بررسی روش‌شناسی استاد مطهری در

روی گردن‌قادرانه به مسائل اجتماعی، تاریخی و دینی

امنه ایمانی پور



مقدمه:

بشر به موجب اجتماع به دام‌هایی که بر سر راهشان توسط افراد سودجو تعبیه شده است، آگاهی‌بخشند. یکی از این راه‌های آگاهی‌بخشی از طریق بیان کردن حقایق و نوشتن واقعیت‌هاست. در این میان، نقد سخنان نادرست و تشخیص سره از ناسره است که بسیار می‌تواند به روشن شدن حقایق کمک کند. نقد اگر به شیوه اصولی و به دور از هر گونه غرض‌ورزی و تعصب انجام شود؛ با روشن کردن ذهن‌ها و بیان نکات ریزی که فقط یک نقاد واقعی قادر به تشخیص آن‌هاست، می‌تواند کمک شایانی به بشر و سعادت‌مند شدن او بکند.

کشور ما به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی و نیروی انسانی عظیمی که در آن است و به منزله یک گنج بزرگ برای آن به حساب می‌آید؛ از مدت‌ها پیش مورد توجه کشورهای استعمارگر قرار داشت. آن‌ها از هر راهی برای بهره‌کشی از میهن عزیز ما استفاده می‌کردند و برای این‌که به مقصود خود برسند، نیاز به یک سری برنامه‌های خاصی داشتند تا جوانان این مرز و بوم را سرگرم نگاه دارند و نگذارند که آن‌ها از نقشه‌ها و برنامه‌های شوم‌شان اطلاع پیدا کنند.

برای این کار از انواع سرگرمی‌های غالباً غیر مشروع استفاده می‌کردند. البته در این میان جوانانی هم بودند که به‌سراغ آن‌گونه تفریحات نمی‌رفتند و خود را با درس و مطالعه کتاب‌های مختلف سرگرم می‌کردند. اما دشمن برای آن‌ها هم برنامه‌های خاص تدارک دیده بود و با چاپ کتاب‌هایی که ذهن پاک آن‌ها را آلوده کند و هر آن‌چه که او دوست دارد آن‌ها بدانند، در آن کتاب‌ها یافت شود، نقشه شوم خود را برای از صحنه خارج کردن جوانان عملی می‌کرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، کشور ما با تهدیدها و مخالفت‌های فراوانی روبه‌رو شد. استکبار جهانی که منافع خود را در ایران بر باد رفته می‌دید، به هر راهی برای از پای درآوردن این انقلاب و مبارزه با آن متمسک می‌شد. از آن جمله می‌توان به موج تهاجم مکتوب و غیر مکتوبی که برای تحت کنترل درآوردن ذهن جوانان ایران ایجاد کرد، اشاره کنیم.

در این بین حضور نیروهای ارزشی و انقلابی، چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن، و روشن‌گری‌های آنان نقش عمده‌ای در خنثی کردن

توطئه‌های دشمنان این مرز و بوم داشت. استاد شهید مرتضی مطهری^(ره) به‌عنوان یک نیروی ارزشی دانشگاهی-حوزوی با کتاب‌ها و سخن‌رانی‌های خود توانستند در قبل و بعد از پیروزی انقلاب بسیاری از این توطئه‌ها را برملا کنند و نگرانند که ذهن پاک جوانان ایرانی بیش از پیش با مسائلی آن‌گونه آلوده شود.

نقد و نقادی یکی از روش‌هایی است که استاد از آن برای روشن کردن ضمیر خاموش افراد استفاده می‌کردند. ایشان به‌دور از هر گونه تعصب و یا غرض‌ورزی، فقط به دنبال روشن کردن حقایق و بیان واقعیت‌ها بودند.

در این مقاله سعی شده است که تا حد امکان، موضع استاد در برخورد با سخن نادرست و چگونگی نقد و روش‌های ایشان در نقادی گفته‌ها و نوشته‌های دیگران توضیح داده شود. هم‌چنین چگونگی برخورد استاد با انتقادهایی که بر آثار خودشان می‌شد؛ بخشی از این مقاله را شامل می‌شود.

معنای نقد از دیدگاه استاد:

استاد در کتاب «اسلام و مقتضیات زمان» در معنای نقد می‌فرماید: «به‌طور کلی برای هر انسانی لازم است که دارای فکر نقادی باشد. قوه نقادی و انتقاد کردن به معنای عیب‌گرفتن نیست. معنای انتقاد، یک شیء را در محک قراردادن و به‌وسیله محک‌زدن به آن، سالم و ناسالم را تشخیص دادن است. مثلاً انتقاد از یک کتاب معنایش این نیست که حتماً باید معایب آن کتاب نمودار بشود بلکه باید هر چه از معایب و محاسن داشته باشد آشکار بشود.» (مطهری، مرتضی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۸۵)

و یا در جای دیگری در معنای نقد می‌فرماید:

«نقد به معنی واقعی، روشن کردن نقاط [قوت] و نقاط ضعف و نشان دادن چهره واقعی یک نوشته، یک شخصیت [است].» (مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، ص ۶۲)

ایشان با تمسک به آیات قرآن و احادیث وارده، به بیان ضرورت نقد و اهمیت توجه به آن در هنگام مطالعه و بررسی آثار بزرگان پرداخته و متذکر می‌شوند که صرف شهرت یک اثر و یک گفته

نقد اگر به شیوه اصولی و به دور از هر گونه غرض‌ورزی و تعصب انجام شود؛ با روشن کردن ذهن‌ها و بیان نکات ریزی که فقط یک نقاد واقعی قادر به تشخیص آن‌هاست، می‌تواند کمک شایانی به بشر و سعادت‌مند شدن او بکند.

نباید موجب پذیرش بدون دلیل آن بشود:

«انسان باید در هر چیزی که از دیگران می‌شنود، نقاد باشد یعنی آن را بررسی و تجزیه و تحلیل بکند. صرف این که یک حرفی در میان مردم شهرت پیدا می‌کند، خصوصاً که با یک بیان زیبا و قشنگ باشد، دلیل بر این نیست که انسان حتماً باید آن را بپذیرد و قبول بکند. به‌ویژه در امر دین و آنچه که مربوط به دین است، انسان باید نقاد باشد.» (همان)

ایشان با بیان حدیث منقول از پیامبر (ص) می‌فرمایند:

«آن چه که راجع به احادیث بحث می‌کردیم که پیغمبر فرمود آن چه را که از من می‌شنوید به قرآن عرضه بدارید، اگر موافق است بپذیرید و اگر مخالف است نه، خود نوعی نقادی است.» (همان، ص ۲۸۶)

در جای دیگر استاد با آوردن حدیثی از حضرت عیسی (ع) می‌فرمایند:

«در این زمینه احادیث زیاد و عجیبی داریم. یکی این است که در روایات ما از حضرت مسیح روایت شده که می‌فرمود: «خذ الحق من اهل الباطل و لا تأخذ الباطل من اهل الحق» در این جا ظاهراً توجه به این است که شما به گوینده سخن توجه نداشته باشید، سخن شناس باشید، تکیه تان روی گوینده سخن نباشد، ای بسا حق را از اهل باطل بشنوید، بگیرید، و ای بسا باطل را از اهل حق بشنوید، نگیرید. شاهد این جمله آخر است که فرمود: «کونوا نقاد الکلام» صرف سخن باشید.» (مطهری، مرتضی، ۱۳۷۴، ص ۴۲)

به نظر ایشان در مقام تجزیه و تحلیل کلام دو روش وجود دارد: یکی این که انسان از بین دو سخن درستش را بگیرد و نادرستش را رها کند و دیگر این که یک سخن را تجزیه و تحلیل کند، عناصر درست را بگیرد و نادرست را رها کند. از نظر استاد، نقد و انتقاد از نوع دوم است و معتقدند که وقتی در روایات گفته شده است «انتقد الدرهم یا انتقد الکلام» یعنی عیوب و محاسن را با هم دیدن و با هم محک زدن، یعنی طلای خالص را از طلای ناخالص جدا کردن و سخن معیوب را از سخن نیک تشخیص دادن.

«مسئله دیگر، مسئله تجزیه کردن یک سخن است، یعنی عناصر درست را از عناصر نادرست جدا کردن. فرق است میان این که انسان از دو سخن، درستش را بگیرد و عناصر نادرستش را رها کند و تجزیه کردن یک سخن که انسان عناصر درستش را بگیرد و عناصر نادرستش را رها کند. و این قدر تشخیص داشته باشد که بگوید از این سخن این قسمت درست است و این قسمت نادرست. این همان مطلبی است که در روایات تعبیر به نقد و انتقاد شده است. وقتی می‌گویند: انتقد الدرهم یا انتقد الکلام (که در هر دو مورد به کار می‌رود) یعنی اظهار عیوب و محاسن عیوب و محاسن آن در هم (یا کلاً) را آشکار کردن؛ چنان که سکه‌ای را که به محک می‌زنند، آن طلای خالص و به اصطلاح عیارش را به دست می‌آورند. کلامی را نقد کردن نیز یعنی خوبی‌های آن را از بدی‌های آن جدا کردن.» (همان، ص ۴۲-۴۳)

به این ترتیب می‌بینیم که استاد، خود به نقادی صحیح معتقد بوده‌اند و برای آن تعاریف جامعی ارائه کرده‌اند. ایشان در آثار خود به این اصل پای‌بند بوده و توجه زیادی به تکمیک مطالب خوب از بد داشته‌اند. پذیرش سخن مطلوب و منطقی از هر کسی که صادر شده باشد و رد سخن غیر معقول از شیوه‌های استاد در آثارشان است.

ضرورت نقد از نظر استاد:

استاد در کتاب‌های خود هر مطلبی را که قابل نقد می‌دانستند و شبهه‌ای را در آن می‌دیدند به نقد می‌گذاشتند و از این که سخن بزرگی، چه از دانشمندان اروپایی و چه از دانشمندان و متفکران مسلمان را نقد می‌کنند، هیچ ایا و ترسی نداشتند. این در حالی است که بعضی از به اصطلاح مدعیان نقد، برخی حرف‌ها را خلاف ادب می‌دانستند و به استاد برای این کار خرده می‌گرفتند. ولی استاد هر جا که حرف نادرستی را مشاهده می‌کردند باصلاحت در برابر آن ایستاده و از این که در صورت مخالفت با آن سخن با تهمت و حرف‌های ناروای زیادی روپرو بشوند، هیچ ترسی نداشتند. آن چه برای استاد مهم بود حفظ اسلام ناب، روشن واقعیت‌ها و پرهیز از هر گونه خرافه‌گرایی و دروغ بود.

ایشان در بیان ضرورت نقد می‌فرمایند:

«ضرورت این کار به دو دلیل است»

الف- شیوع و رواج فوق‌العاده و روانی و نفوذ این‌ها [مطالب نادرست]

ب- کمین کردن گروهی که نقاط ضعف این‌ها را پایه و مبنای یک سلسله برداشت‌های نادرست از اسلام به‌عنوان تدوین فرهنگ انقلابی اسلام و به نام رنسانس اسلامی قرار دهند.» (مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، ص ۶۲)

البته استاد وقتی می‌خواهند نظرات افراد خاصی که برخی عقاید آن‌ها باطل است و برخی صحیح و دارای وجهه خاص علمی و اجتماعی در بین افراد جامعه هستند را نقد کنند، سعی می‌کنند به گونه‌ای که ادب مسئله هم رعایت شود و چهره فرد مورد نظر به‌طور کلی مخدوش نشود؛ عمل کنند. به‌خاطر همین ابتدا توضیح می‌دهند که به چه دلیل توجه خود را معطوف آن نکته کرده‌اند و با این کار خود هم چهره علمی فرد مورد نظر مخدوش نمی‌شود- البته در جاهایی که حرف‌های او صحیح بوده است- و هم این که کسی که از طرفداران آن نظر نادرست است، می‌فهمد که چرا آن عقیده باطل است و امکان پذیرش مسئله از جانب او بیش‌تر می‌شود. به عبارتی او می‌فهمد که این اشکال و نقدی که بر آن عقیده وارد شده از روی بدخواهی‌ها و غرض‌ورزی‌های خاص و غیرمنطقی نیست.

به‌عنوان مثال وقتی استاد می‌خواهند برخی کتاب‌های دکتر شریعتی را بررسی کنند و اشکالات وارد بر آن‌ها را به اطلاع خوانندگان آثار آن مرحوم برسانند، به‌گونه‌ای رفتار می‌کنند که احتمال هر گونه غرض‌ورزی خاص فردی از آن دور شود. ایشان ابتدا به اعلامیه‌ای که برای این مقصود منتشر شده بود، اشاره می‌کنند و بعد قدم‌به‌قدم با حفظ وجهه علمی و مذهبی دکتر به نقد آثار او می‌پردازند.

مقصود اعلامیه‌ای است که در سال ۱۳۵۶ از سوی استاد مطهری و مهندس بازرگان درباره مرحوم دکتر و آثارش منتشر شد و البته مهندس بازرگان پس از اندک زمانی امضای خود را پس گرفت.

متن آن اعلامیه چنین است:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین»

نظر به این که مسائل مربوط به مرحوم دکتر علی شریعتی مدتی است موضوع جنجال و اتلاف وقت طبقات مختلف، و موجب انصراف آن‌ها از مسائل اساسی و حیاتی و وسیله بهره‌برداری

استاد هر جا که حرف نادرستی را مشاهده می‌کردند باصلاحت در برابر آن ایستاده و از این که در صورت مخالفت با آن سخن با تهمت و حرف‌های ناروای زیادی روپرو بشوند، هیچ ترسی نداشتند

افراد و دستگاه‌های مغرض گردیده است. این جانبان تبادل نظر در این مسائل را ضرور دانستیم و در پی یک سلسله مذاکرات به این نتیجه رسیدیم که تا حدود زیادی وحدت نظر داریم و با توجه به این که بیشترین افراد که دچار این سردرگمی و بیهوده‌کاری هستند، از قشر حقیقت‌طلب‌اند. وظیفه شرعی دانستیم عقاید و نظرات مشترک خود را در این زمینه، نخست به‌طور اجمال و سپس به‌طور تفصیل، به اطلاع عموم، و به‌ویژه این قشر، برسانیم. باشد که وسیله خیری برای رهایی از این سردرگمی و بازگشت به وحدت و الفت میان مسلمانان گردد، که البته موجب رضای خدای متعال خواهد بود.

آنچه درباره آن مرحوم شایع است یا مربوط است به جنبه گرایش‌هایش و یا به استنباطها و اظهار نظرهایش در مسائل اسلامی که در آثار و نوشته‌های او منعکس است. این جانبان که علاوه بر آشنایی به آثار و نوشته‌های مشارالیه با شخص او فی‌الجمله معاشرت داشتیم، معتقدیم نسبت‌هایی از قبیل سنی‌گری و وهابی‌گری به او بی‌اساس است و او در هیچ یک از مسائل اصولی اسلام از توحید گرفته تا نبوت و معاد و عدل و امامت، گرایش غیر اسلامی نداشته است. ولی نظر به این که تحصیلات عالی و فرهنگ او غربی بود و هنوز فرصت و مجال کافی نیافته بود در معارف اسلامی مطالعه وافیه داشته باشد تا آنجا که گاهی از مسلمات قرآن و سنت و معارف و فقه اسلامی بی‌خبر می‌ماند، هر چند با کوشش زیاد به تدریج بر اطلاعات خود در این زمینه می‌افزود - در مسائل اسلامی [حتی در مسائل اصولی] دچار اشتباهات فراوان گردیده است که سکوت در برابر آن‌ها ناروا و نوعی کتمان حقیقت و مشمول سخن خداست که: «ان الذین یکتومون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیننا للناس فی الکتب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم الالعون» (بقره، آیه ۱۵۹) از این رو با توجه به اقبال فراوان جوانان به کتب مشارالیه، و این که خود او در اواخر عمر در اثر تذکرات متوالی افراد بی‌غرض و بالاتر رفتن سطح مطالعات خودش، متوجه اشتباهات خود شد و به یکی از نزدیکانش وکالت تام برای اصلاح آن‌ها داد. این جانبان بر آن شدیم به حول و قوه الهی، ضمن احترام به شخصیت و تقدیر از زحمات و خدماتش در سوق دادن نسل جوان به طرف اسلام، بدون مجامله و پرده‌پوشی و بدون اعتنا به احساسات طرف‌داران متعصب و یا دشمنان مغرض، طی نشریاتی نظریات خود را درباره مطالب و مندرجات کتاب‌های ایشان بالصراحه اعلام داریم. از خداوند متعال مدد می‌طلبیم و از همه افرادی که بی‌غرضانه نظریات مستدل خود را در اختیار ما قرار دهند و ما را در این راه یاری نمایند متشکر خواهیم شد. والسلام علی من اتبع الهدی.» (مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، ص ۶۳-۶۴)

با مطالعه متن اعلامیه می‌بینیم که استاد هیچ‌گونه بدخواهی نسبت به آثار دکتر نداشته‌اند و تنها مقصودشان از نقد آثار دکتر روشن‌شدن واقعیت‌ها و بیرون‌آوردن قشر وسیعی از جامعه از اشتباه بوده است. استاد بعد از آن وقتی می‌خواهند کتاب مورد نظر را نقد کنند با یک بیان جالب وارد مسأله می‌شود و می‌نویسند: «چرا از [از کجا] آغاز کنیم؟ آغاز کردیم؟ زیرا بهترین آغاز هم همین جاست، و بعد [چه باید کرد؟] را مورد نقد قرار خواهیم داد. در این جزوه و جزوه [چه باید کرد؟] دکتر برنامه خود را در واقع بیان کرده است.» (همان)

بعد از آن استاد دو موضع گوناگونی که در برابر نقد آثار دکتر وجود دارد را بررسی می‌کنند و با دلیلی که ارائه می‌دهند، بهترین آن‌ها را برمی‌گزینند. «درباره افکار و اندیشه‌های دکتر دو گونه می‌توان بررسی کرد، یکی به‌صورت بررسی کتاب‌ها که هر کتابی جداگانه البته کتاب‌های مهم او [نقد و بررسی شود و احیاناً مطالب مشترک

آن‌ها و ریشه افکار او و تناقض‌های مطالب آن کتاب‌ها [مشخص گردد] و این که در بعضی کتاب‌ها که تحت تأثیر کتاب یا شخصی است [مدر مدار آن کتاب یا آن شخص قرار گرفته است] نظیر «اقبال»، معمار تجدید بنای اسلام» که تحت تأثیر نیرومند اقبال است و از مدار خودش خارج شده و در مدار اقبال قرار گرفته و به معنویت‌ها بیش‌تر بها می‌دهد.

در این نوع بررسی می‌توان نقص کتابی را وسیله کتاب دیگر مرتفع ساخت، لاقلاً یک مطلب نادرست را از صورت قاطعیت انداخت، مثل نظریه زیربنا بودن اقتصاد در فلسفه تاریخ.

نوع دیگر، بررسی موضوعی است. دکتر درباره موضوعات بسیار سخن گفته است که برخی مستقیماً اسلامی است و برخی دیگر به‌طور غیر مستقیم اسلامی تلقی می‌شود. از قبیل:

الف- عقاید اسلامی: توحید، نبوت، عدل، امامت، معاد، ملائکه، کتب، رسل، قرآن، ضروریات اسلامی و بالاخره مسائلی که یا قرآن ایمان به آن‌ها را لازم شمرده و یا از آن نظر که جزء ضروریات اسلام است، ایمان به نبوت مستلزم ایمان به آن‌هاست و یک نفر مسلمان نمی‌تواند خارج از آن‌ها بیندیشد و به اسلام وفادار بماند. ب- فرهنگ اسلامی: او از فرهنگ اسلامی چه برداشتی دارد؟ آیا برای این فرهنگ اصالتی قائل است؟ آیا طرف‌دار احیای این فرهنگ است؟ آیا ماهیت این فرهنگ را اسلامی می‌داند؟ بالاخره درباره فقه، حدیث، منطق، عرفان، ادبیات اسلامی چه نظری دارد؟

ج- جهان‌بینی اسلامی: از دید دکتر چگونه جهان‌بینی‌ای است؟ آیا دوتنوع جهان‌بینی یعنی در تشخیص خودش در جهان‌بینی اسلامی اشتباه نکرده است؟ و بالاخره از چه دیدگاه می‌بیند؟

د- اپیدئولوژی اسلامی: از دیدگاه او از نظر هدف، وسیله، تاکتیک، چگونه اپیدئولوژی‌ای است؟ چه طرحی در این زمینه دارد؟

ه- اخلاق اسلامی: چه اخلاقی است و چه ماهیتی دارد؟ و- تعلیم و تربیت اسلامی: بر چه مبنا و چه اصولی است؟

ز- شناختش از اسلام چه نوع شناختی است؟ در این شناخت تحت تأثیر چه افراد و افکار و مکتب‌ها و اندیشه‌هایی است؟ ح- درباره مسائل حاد امروز که قهراً با اسلام نیز مربوط می‌شود، چگونه می‌اندیشد؟ سرمایه‌داری، سوسیالیسم، کمونیسم، صهیونیسم، ناسیونالیسم، انترناسیونالیسم، حکومت‌های امروز اسلامی، روحانیت، که موضعش درباره برخی عالی بوده و درباره برخی قابل انتقاد است.

به‌طور قطع، نقد علمی و بی‌غرضانه از کتاب‌ها و اندیشه‌های دکتر، فکر نسل امروز را جلو می‌برد و سبب بازشدن اندیشه‌ها می‌گردد.» (همان، ص ۶۳-۶۵)

دیدیم که استاد با یک تقسیم‌بندی جالب و کلی از آثار دکتر به حیطة نقد آن‌ها وارد می‌شوند و در عین این که هنگام مواجهه با اشتباه، حتی اگر از جانب شخصیت علمی هم چون دکتر شریعتی بوده باشند، کوتاه نمی‌آیند ولی در عین حال سعی می‌کنند که ادب را رعایت کنند و برای برطرف کردن اشتباه او خودشان دچار اشتباه نشوند. بلکه با رعایت تمام جوانب کار با مسأله روبه‌رو می‌شوند.

استاد وقتی مسأله‌ای را درخور نقد می‌دانند، بعد از این که آن را از همه جهت بررسی و اشکالات آن را بیان می‌کنند، اگر امکان شبهه‌های برای خواننده اثر وجود داشته باشد، آن را بیان می‌کنند و به رفع آن می‌پردازند. مثلاً در مسأله آتش‌سوزی کتابخانه اسکندریه - که در جای خودش به توضیح آن خواهیم پرداخت - خواننده را به این نکته توجه می‌دهند که ممکن است با مطالعه توضیح مبسوطی که استاد برای این حادثه داده‌اند، این شبهه ایجاد شود که این همه توضیح برای یک حادثه تاریخی کاری عبث است. ولی استاد با توجه و نگاه ریزبین خود متوجه حساسیت‌های موضوع شده‌اند و آن‌ها را برای مخاطب خود می‌گویند:

فرزنده عزیزم، در ضمن سلام، از شما سلام عرض می‌کنم.
 از خداوند تعالی سلامت و برکت و توفیق و سعادت را برای شما و خانواده محترم
 فرستاده‌ام. امیدوارم که در این راه موفق و سربلند باشید. ما همیشه مراقب شما هستیم.
 در این باره هم صحبت می‌کنیم. با اطمینان به شما می‌گویم که هر چه می‌خواهید
 می‌توانید. ما همیشه در کنار شما هستیم و از شما حمایت می‌کنیم.
 در این باره هم صحبت می‌کنیم. امیدوارم که در این راه موفق و سربلند باشید.
 در این باره هم صحبت می‌کنیم. امیدوارم که در این راه موفق و سربلند باشید.
 در این باره هم صحبت می‌کنیم. امیدوارم که در این راه موفق و سربلند باشید.

«ممکن است برای خواننده محترم این تصور پدید آید که ما درباره این مطلب به اطناب سخن رانیدیم و کار نقد را به اسراف گشاندیم، تصدیق می‌کنم که اگر قصه کتاب‌سوزی صرفاً به‌عنوان یک حادثه تاریخی در محیط تحقیق بخواید بررسی شود، نیازی به این همه تفصیل ندارد. اما خواننده محترم باید توجه داشته باشد که این داستان را از محیط تحقیق و جو بررسی علمی خارج کرده و از آن یک سوژه برای تبلیغ ساخته‌اند برای محققین بی‌طرف، اعم از مسلمان و غیر مسلمان. بی‌اساسی این داستان امری مسلم و قطعی است، ولی گروه‌هایی که به‌نوعی خود را در تبلیغ این قصه ذی‌نفع می‌دانند دست‌بردار نیستند، کوشش دارند از راه‌های مختلف این داستان را وسیله تبلیغ قرار دهند.» (مطهری، مرتضی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۵۱-۳۵۲)

بعد ایشان به ذکر نمونه‌ای از کتاب «کتاب‌خانه اسکندری اثر شبلی نعمان» می‌پردازند و می‌گویند: «تبلیغ کتاب‌سوزی در ایران و در اسکندریه تدریجاً به‌صورت یک دستور و یک شیوه حمله در آمده است. شبلی نعمان در رساله «کتاب‌خانه اسکندریه» می‌گوید: «محققین نامی اروپا مانند گیبون، کارلیل، گدفری، هکتور، رنان، سیدلو و غیر این‌ها غالب روایات بیهوده‌ای را که در اروپا راجع به اسلام و مسلمین انتشار یافته بودند، غلط و بی‌اساس دانسته و صراحتاً آن‌ها را رد و انکار کرده‌اند، ولی در تألیفات و روایات عامه هنوز از شهرت آن‌ها کاسته نشده است و باید دانست از میان شایعاتی که گفتیم یکی هم شایعه سوزاندن کتاب‌خانه اسکندریه است. اروپا این قصه را با یک صدای غریب و آهنگ مهیبی انتشار داده است که واقعا حیرت‌انگیز است. کتب تاریخ، رمان، مذهب، منطق و فلسفه و امثال

اسلامی است؛ باقی همه حرف است و از چهار دیواری کنفرانس‌ها و جشنواره‌ها و کنگره‌ها و سمینارها هرگز بیرون نمی‌رود و به متن توده نفوذ نمی‌یابد، پس مردم از آن اعتقاد و از آن ایمان و از آن اعتماد و حسن‌ظن باید تخلیه شوند تا آماده ساخته شدن طبقه الگوهای غربی شوند.
 برای بدبین کردن مردم به آن فرهنگ و آن ایدئولوژی و پیام‌آوران آن‌ها چه از این بهتر که به نسل جدید چنین وانمود شود که مردمی که شما می‌پندارید رسالت نجات و رهایی و رهبری بشریت به سعادت را داشتند و به این نام به کشورهای دیگر حمله می‌بردند و رژیم‌هایی را سرنگون می‌کردند، خود به وحشیانه‌ترین کارها دست زده‌اند و این هم نمونه‌اش. بنابراین خواننده محترم تعجب نخواهد کرد که سوالات امتحانی سالیانه اونیورسیتة کلکتة هند که به‌دست انگلیسی‌ها اداره می‌شده است، برای حل مغالطه منطقی سوالی پیدا نمی‌شده جز متن فرمان مجعول کتاب‌سوزی.» (همان، ص ۳۵۳)

آن هیچ کدام از اثر آن خالی نیست برای این که این قصه در اذهان رسوخ پیدا کند در هر نوع کتاب به بهانه‌های آن را گنج‌اندازند، حتی در کتب فلسفه و منطق. حتی یک سال در امتحان سالیانه اونیورسیتة کلکتة هند که تحت نظر انگلیسی‌ها بود در اوراق سوالیه متعلق به منطق که چندین هزار نسخه چاپ شده، حل مغالطه ذیل را سؤال نموده بودند؟ اگر کتاب‌ها موافق با قرآن است ضرورتی به آن‌ها نیست و اگر موافق نیست همه را بسوزان. شبلی نعمان بعد این سؤال را طرح می‌کند که چه سیاستی در کار است، آیا این نوعی هم‌دردی و دل‌سوزی درباره کتاب‌هایی است که سوخته شده یا مطلب دیگری در کار است؟ اگر دل‌سوزی است چرا نسبت به کتاب‌سوزی‌های مسلم و مهیب‌تر که در فتح اندلس و جنگ‌های صلیبی به‌وسیله خود مسیحیان صورت گرفته هیچ وقت دل‌سوزی نمی‌شود؟ بعد از این نکته، نویسنده کتاب - شبلی نعمان - خود پاسخ می‌دهد و مقصود از این همه تبلیغ را این می‌داند که با توجه به تاریخ و این که کتاب‌خانه را خود مسیحیان از بین برده‌اند، می‌خواهند با این کار خود وانمود کنند که مسلمانان این جنایت تاریخی را مرتکب شده‌اند تا به‌نوعی بر جرم خود سرپوش بگذارند.» (همان، ص ۳۵۲-۳۵۳)

استاد بعد از ذکر این دلیل از کتاب شبلی، دلیل دیگری را هم ذکر می‌کند و به‌نوعی اهمیت مسأله را برای مخاطب خود بازگو می‌کند:

استاد در ادامه برای روشن‌تر شدن مطلب و تبیین کامل مسأله که چگونه استعمار از یک سری موارد تاریخی مجعول برای تخدیر ذهن ملت‌ها استفاده می‌کند، به خاطره‌ای اشاره می‌کند: «چند سال پیش در مؤسسه اسلامی حسینیه ارشاد دو سخن‌رانی ایراد کردم که عنوانش «کتاب‌سوزی اسکندریه» بود، و بی‌پایگی آن را روشن کردم. یادم هست که بعد از پایان آن سخن‌رانی‌ها از مؤمن مقدسی نامه‌ای دریافتیم به این مضمون که تو چه داعی داری که دروغ بودن این قصه را اثبات کنی؟! بگذار اگر دروغ هم هست مردم بگویند، زیرا دروغی است به مصلحت و تبلیغی است علیه عمر بن الخطاب و عمرو بن العاص. این مؤمن مقدس گمان کرده بود که این همه بوق و کرنا که از اروپا تا هند را پر کرده، کتاب‌ها در اطرافش می‌نویسند و رمان‌ها برایش می‌سازند، و برای

«مسأله اصلی استعمار است. استعمار سیاسی و اقتصادی آن‌گاه توفیق حاصل می‌کند که در استعمار فرهنگی توفیق به‌دست آورده باشد، بی‌اعتقاد کردن مردم به فرهنگ خودشان و تاریخ خودشان شرط اصلی این موفقیت است. استعمار دقیقاً تشخیص داده و تجربه کرده است که فرهنگی که مردم مسلمان به آن تکیه می‌کنند و ایدئولوژی‌ای که به آن می‌نازند، فرهنگ و ایدئولوژی

سوره (ار حلد) سوره

روزنامه‌ها و مجله‌ها در نقد اشکال

آن که مسلم و قطعی تلقی شود در کتب منطقی و فلسفه و سوالات امتحانی آن را می‌گنجانند، به خاطر احساسات ضد عمری یا ضد عمرو بن العاصی است و یا قره‌الی الله و برای خدمت به عالم تشیع و بی‌آبرو کردن مخالفان امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - است. این اشخاص نمی‌دانند که در جوی که این مسائل مطرح می‌شود، مسأله اسلام مطرح است و بس و نمی‌دانند که در جهان امروز سلاح مؤثر علیه یک کیش و یک آیین، بحث‌های کلامی و استدلال‌های منطقی ذهنی نیست. در جهان امروز طرح طرز برخورد پیروان یک کیش در جریان تاریخ با مظاهر فرهنگ و تمدن، مؤثرترین سلاح له یا علیه آن کیش و آن آیین است.» (همان، ص ۳۵۴)

به این ترتیب استاد به بیان اهمیت نقد یک چنین آثار تاریخی که در ظاهر مورد قبول همه است، ولی هیچ واقعیت خارجی ندارد، می‌پردازد.

روش‌های استاد در نقد آثار دیگران:

در این جا به بیان روش‌ها و گونه‌های مختلف نقد که از طرف استاد شهید به هنگام نقد آثار دیگران به کار برده شده است، اشاره می‌کنیم.

قبل از آن ذکر این نکته ضروری است که استاد، هنگام برخورد با موارد مختلف با توجه به موقعیت صاحب اثر و نوع نوشته از روش خاصی که شایسته آن باشد، استفاده می‌کردند که نمونه آن در بالا هنگام بررسی نقد استاد نسبت به آثار دکتر شریعتی بیان شد. گاهی هم که نمونه‌های مختلف تاریخی و یا فرهنگی - اجتماعی را مورد نقد قرار می‌دادند با توجه به نوع اثر به نقد درخور و متناسب با آن می‌پرداختند که در زیر به مواردی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

استاد در مواردی که مطلب مورد نقد شامل چندین مرحله شده باشد به همان صورت عمل می‌کردند و گام به گام پیش می‌رفتند؛ تا همان گونه که مطلب برای خواننده به صورت جزء به جزء بسط داده شده است به هنگام مطالعه نقد اثر هم خواننده بتواند گام به گام با مطلب پیش برود و به همان صورت طبقه‌ای، شبهه از ذهنش پاک شود و با اشکال مطلب روبه‌رو شود. چرا که اگر یک نقد کلی بر مطلب ارائه می‌شد باعث می‌شد که خواننده به طور دقیق با اشکالات هر مرحله آشنا شده و احساس کند که این نقد یک نقد ضعیف و یا شاید از روی غرض‌ورزی و یا بی‌اطلاعی بوده است؛ ولی وقتی به صورت مرحله به مرحله خواننده با اشکالات روبه‌رو می‌شود، می‌فهمد که اشکال کار دقیقاً در کجاست و دیگر احتمال خطا در مورد نقاد کلام نمی‌دهد.

در مواقعی که یک اصل و موضوع کلی را می‌خواهند مطرح کنند، به طوری که آن از سوی مکتب‌ها و افراد مختلف مطرح شده است و نظرات مختلفی پیرامون آن وجود دارد. استاد نسبت به هر مکتب به صورت مستقل وارد عمل شده است و بدون اختلاط مطلب و این که پاسخ اشکال همه آن‌ها را با یک بیان بدهند یا هر کدام به زبان خودشان و با استفاده از اصول و قواعد کلی که خود آن مکتب به آن‌ها پای‌بند است، سخن می‌گوید تا راه هر گونه مغالطه را بر آن‌ها بسته باشند. از این گونه موارد در کتاب‌های استاد به‌وفور یافت می‌شود که ما به عنوان شاهد مثال به کتاب «انسان کامل»

استاد اشاره می‌کنیم. در این کتاب، استاد به دنبال بیان ویژگی‌ها و خصوصیات انسان کامل هستند که برای نیل به مقصود خود، ابتدا دیدگاه‌های مختلفی که در این باب وجود دارد را بیان می‌کنند و انسان کامل را از دیدگاه مکتب‌های مختلف به‌طور دقیقی شرح می‌دهند. بعد از بسط کامل مطلب، اشکالات وارده بر آن را مطرح کرده و در مواردی با استفاده از اصول مورد قبول همان مکتب به تناقضاتی در مطالب ارائه‌شده از سوی همان مکتب می‌رسند که بسیار قابل توجه است.

گاهی اوقات استاد وقتی می‌خواستند نظری را نقد کنند که از اهمیت قابل توجهی برخوردار بوده است، ابتدا به بیان مشروح نظر و اهمیت آن پرداخته و وقتی که اهمیت و موقعیت مطلب به خوبی برای خواننده تثبیت شد، بعد به نقد آن می‌پردازند. به عنوان نمونه در کتاب علل گرایش به مادی‌گری وقتی می‌خواهند طرز تفکر و نفوذ مادیون نسبت به مسلمانان را توضیح دهند و روش‌های مورد استفاده آن‌ها جهت نیل به اهداف شوم‌شان را بگویند، به استفاده از ابزاری آن‌ها از شخصیت‌های مورد توجه بین مردم اشاره می‌کنند و تحریف شخصیتی‌ای که نسبت به آن‌ها انجام داده‌اند را یادآور می‌شوند. استاد در بیان این مطلب مرقوم می‌فرمایند:

«در نیم‌قرن اخیر، فلسفه مادی در ایران و سایر کشورهای اسلامی در اثر ترجمه کتب فلسفه مادی غرب جانی تازه گرفت و پیروانی به‌دست آورد، ولی در همان حمله بی‌پایگی‌اش ظاهر شد و از پای درآمد، معلوم شد که اندیشه‌های مادی با همه زرق و برق‌های ظاهری، محتوایی ندارد. کاملاً مشهود است که ماتریالیست‌های ایران در برابر الهیون پاسخی ندارند و جز تکرار همان سخنان همیشگی کاری از آن‌ها ساخته نیست. آنان ترجیح می‌دهند که خود را درگیر این مسائل نکنند و همان روش سراسر تبلیغی را که با آن آشنا هستیم، ادامه دهند.

ماتریالیست‌های ایران اخیراً به تشبیهات مضحکی دست زده‌اند. این تشبیهات بیش از پیش فقر و ضعف این فلسفه را می‌رساند. تشبیهات تحریف شخصیت‌ها است. کوشش دارند از راه تحریف شخصیت‌های مورد احترام، آذهان را متوجه مکتب و فلسفه خود بنمایند. یکی از شاعران به اصطلاح نوپرداز، اخیراً دیوان لسان‌الغیب خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی را با یک سلسله اصطلاحات که داستان شذرسنا (مقابل شغلتنا) را به یاد می‌آورد، به چاپ رسانیده و مقدمه‌های بر آن نوشته است. مقدمه خویش را این چنین آغاز می‌کند:

«به راستی کیست این قلندر یک لاقیای کفرگو که در تاریک‌ترین ادوار سلطه ریاکاران زهدفروش، در ناهار بازار زهدنمایان... یک تنه وعده رستاخیز را انکار می‌کند، خدا را عشق و شیطان را عقل می‌خواند و شلنگ‌انداز و دست‌افشان می‌گذرد که:

این خرقة که من دارم در رهن شراب اولی

وین دفتر بی‌معنی غرق می‌ناب اولی

... یا از تسخیر زنان می‌پرسد:

چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی

به سیب بوستان و جوی شیرم

و یا آشکارا به باور نداشتن مواعید مذهبی اقرار می‌کند که فی‌المثل:

فهمت در سر

من که امروز بهشت نقد حاصل می‌شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟

پهراستی کیست این مرد عجیب که با این همه، حتی در خانه قشری‌ترین مردم این دیار نیز کتابش را با قرآن و مثنوی در یک طاقچه می‌نهند، بی‌طهارتی دست به سویش نمی‌برند و چون به دست گرفتند هم‌چون کتاب آسمانی می‌بوسند و به پیشانی می‌گذارند، سرش غیبی‌اش می‌دانند و سرنوشت اعمال و افعال خود را با اعتماد تمام بدو می‌سپارند؟ کیست این کافر که چنین به حرمت در صف پیغمبران و اولیاء الهی می‌نشانند؟» (مطهری، مرتضی، «علل گرایش به مادی‌گری»، ۱۳۶۸، ص ۱۶-۱۷)

انسان تا در این جهان است باید مراتب و مراحل آن جهان را طی کند، و این آیه قرآن نیز مستند ایشان است: «و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اضل سبیلاً» (اسراء، آیه ۷۲). محال است که انسان در این جهان چشم حقیقت‌بینش باز نشده باشد و در آن جهان باز گردد. آن چه به نام «لقاءالله» در قرآن کریم آمده است باید در همین جهان تحصیل گردد. این که زاهدان و متعبدان قشری می‌پندارند که با انجام یک سلسله اعمال ظاهری، بدون این که نفس در این جهان اطوار خود را طی کرده باشد، می‌توان به جوار قرب الهی رسید، خیال خام و وعده «نسیه» شیطانی است. عارف که همواره با زبان طنز، زاهد را مورد ملامت قرار می‌دهد و از «نقد» دم می‌زند و نسیه را بی‌اعتبار می‌شمارد، این حقیقت را می‌گوید، اگر حافظ می‌گوید:

من که امروز بهشت نقد حاصل می‌شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟

چنین منظوری دارد و با اشعار دیگرش منافات ندارد.

بعضی پنداشته‌اند حافظ تناقض‌گویی می‌کند و یا در یک دوره یک جور عقیده داشته و در دوره دیگر جور دیگر و یک گردش ۱۸۰ درجه‌ای کرده است. بعضی دیگر یا را از این هم بالاتر گذاشته و مدعی شده‌اند حافظ در هر شبانه‌روز یکبار تغییر عقیده می‌داده است، سر شب به عیش و نوش و باده‌گساری و شادبازی مشغول بوده و سحرگاه یک‌سره به دعا و نیاز و نیایش و توبه و انابه می‌پرداخته است، چون به همان اندازه که دربار باده و شاهد سخن گفته است از سحرخیزی و گریه سحری سخن گفته است. من نمی‌دانم کسانی که مفهوم عیش حافظ را به «خوش‌باشی» و به اصطلاح به اپیکوریسم توجیه می‌کنند، این بیت را چگونه تفسیر می‌کنند:

نمی‌بینم نشاط «عیش» در کس نه درمان دلی نه درد دینی یا می‌گوید:

عشرت کنیم و نه به حسرت کشندمان روزی که رخت جان به جهان دگر کشیم

«دم» یا «وقت» که عارف باید آن را معتنم شمارد، تنها این نیست که کار امروز را به فردا نیفکند، بلکه هر سالکی در هر درجه و مرتبه‌ای که هست «وقت» و «دم» مخصوص به خود دارد. حافظ می‌گوید:

من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس حافظ راز خود و «عارف وقت» خویشم یا می‌گوید:

قدر «وقت» از شناسد دل و کاری نکند بس خجالت که از این حاصل «اوقات» بریم

جای تأسف است که مردی آن چنان، این چنین تفسیر می‌شود. به هر حال، مادی‌مسلکان از چسباندن حافظ به خود طرفی نمی‌بندند. (مطهری، مرتضی، «علل گرایش به مادی‌گری»، ۱۳۸۶، ص ۲۳-۲۵)

از دیگر روش‌های استاد هنگام نقد آثار دیگران این است که اگر فرد مورد نظر دارای ویژگی خاصی هست، به‌طوری که جزء فضایل او به‌شمار می‌آید، استاد بی‌توجه نسبت به آن‌ها از کنارشان نمی‌گذرد بلکه ابتدا به‌صورت قابل قبولی به بیان فضایل طرف

توضیح اضافی هم بر مطلب دارند و می‌نویسند: «من اضافه می‌کنم: کیست این مرد که با این همه کفرگویی‌ها و انکارها و بی‌اعتقادی‌ها هم‌شاگردی‌اش که دیوان او را پس از مرگش جمع‌آوری کرد، از او به‌عنوان «المرحوم الشهید و مخزن المعارف السحانیه و...» یاد می‌کند و علت موفق‌نشدن خود حافظ به جمع‌آوری دیوانش را این چنین توضیح می‌دهد: «به‌واسطه محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوا و احسان و بحث کشف و مفتاح و مطالعه مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب و تجسس دواوین عرب، به جمع اشتات غزلیات نپرداخت.» (همان، ص ۱۷-۱۸)

و این گونه حساسیت خواننده را نسبت به مطلبی برمی‌انگیزند و به او توجه می‌دهند که چگونه عده‌ای با استفاده ابزاری از یک‌سری اعتقادات پاک به دنبال رسیدن به اهداف شوم خود هستند. «این کافر کیست که از طرفی مطابق تحقیق عمیق و کشف بزرگ شاعر سترگ معاصر (!) در بی‌اعتقادی کامل به‌سر می‌برده و همه چیز را نفی و انکار می‌کرده، و از طرف دیگر در طول شش قرن مردم فارسی‌زبان از دانا و بی‌سواد او را در ردیف اولیاءالله شمرده‌اند و خودش هم جای بی‌جا سخن از خدا و معاد و انسان ماورایی آورده است. ما که کشف این شاعر بزرگ معاصر (!) را نمی‌توانیم نادیده بگیریم، پس معما را چگونه حل کنیم؟» (همان، ص ۲۲)

به این صورت بعد از بیان دقیق مطلب به پاسخ‌گویی به آن پرداخته و از خواننده رفع شبهه می‌کنند: «من حقیقتاً نمی‌دانم آیا واقعاً این آقایان نمی‌فهمند یا خود را به نفهمی می‌زنند؟ مقصودم این است که آیا این‌ها نمی‌فهمند که حافظ را نمی‌فهمند و یا می‌فهمند که نمی‌فهمند، ولی خود را به نفهمی می‌زنند؟ شناخت کسی مانند حافظ آن‌گاه میسر است که فرهنگ حافظ را بشناسند و برای شناخت فرهنگ حافظ لاقول باید عرفان اسلامی را بشناسند و با زبان این عرفان گسترده آشنا باشند.

عرفان، گذشته از این که مانند هر علم دیگر اصطلاحاتی مخصوص به خود دارد، زبانش زبان رمز است. خود عرفا در برخی کتب خود کلید این رمزها را به‌دست داده‌اند. با آشنایی با کلید رمزها بسیاری از ابهامات رفع می‌شود. این‌جا به‌عنوان مثال موضوعی را طرح می‌کنم که به اشعاری که شاعر بزرگ معاصر (!) به‌عنوان سبند الحاد حافظ آورده مربوط می‌شود و آن موضوع «دم» یا «وقت» است.

عرفا و در این جهت حکما نیز با آن‌ها هم‌عقیده‌اند - معتقدند که

از همان احوال

فردا در عصر...
در این وقت...

مقابل پرداخته و بعد در جایی که نیاز به نقد بوده است، انتقاد خویش را عرضه می کند و به روش کاملاً جوان مردانه‌ای با آثار دیگران برخورد می کنند.

مثلاً وقتی که در کتاب «عدل الهی» در ذیل مطلبی می خواهند نظر خاصی از جرج جرداق و جبران خلیل جبران را نقد کنند، توجه خاص به آثار ماندگار آن‌ها درباره امام علی - علیه السلام - را از یاد نمی برند و در عین تقدیر از تلاش‌های ایشان، حرف نادرست آن‌ها را هم رد می کنند.

بسیاری از مردم زمان ما طرفدار این فکر شده‌اند که برای انسان کافی است که خدا را بپرستد و به یکی از ادیان آسمانی که از طرف خدا آمده است انتساب داشته باشد، دستورهایی آن را به کار بدهد؛ شکل دستورها چندان اهمیتی ندارد، حضرت مسیح^(ع) هم پیغمبر است، حضرت محمد^(ص) هم پیغمبر است، اگر طبق آیین مسیح عمل کنیم و هفته‌ای یکبار به کلیسا برویم صحیح است و اگر هم طبق آیین حضرت خاتم‌الانبیاء^(ص) عمل کنیم و هر روزی پنج بار نماز بگزاریم درست است. اینان می گویند مهم این است که انسان به خدا ایمان داشته باشد و طبق یکی از برنامه‌های خدایی عمل کند.

جرج جرداق صاحب کتاب «امام علی - علیه السلام -» و جبران خلیل جبران نویسنده معروف مسیحی لبنانی و افرادی مانند آنان دارای چنین ایده‌ای هستند. این دو نفر نسبت به حضرت رسول اکرم^(ص) و حضرت امیر^(ع) مانند یک مؤمن معتقد به آن‌ها سخن می گویند. بعضی می پرسند چگونه این افراد با وجود اعتقاد به امیرالمؤمنین - علیه السلام - و پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - باز هم مسیحی هستند؟ این‌ها اگر راستگو بودند، مسلمان شده بودند، چون مسلمان نشده‌اند پس معلوم می شود زیر کاسه، نیم کاسه‌ای است، تیرنگ می زنند، پس این‌ها در اظهار علاقه و عقیده به پیغمبر^(ص) و علی^(ع) صداقت ندارند.

پاسخ این است که اینان در اظهار علاقه و عقیده‌شان به پیغمبر و امیرالمؤمنین بی صداقت نیستند، اما طرز تفکر خاصی در التزام به ادیان دارند.

منطق جرج جرداق درباره رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - حاکی از این است که به نبوت و نزول وحی بر آن حضرت ایمان داشته است و درباره علی - علیه السلام - نیز فقط صددرصد معتقد است که مردی الهی بوده و او را در ردیف حضرت مسیح می شمرد، ولی در عین حال از کیش مسیحیت دست نمی کشد.

جبران خلیل جبران درباره علی - علیه السلام - می گوید: «وفی عقیدتی ان علی بن ابی طالب اول عربی جاویر الروح الکلیه و سامرها، به عقیده من علی بن ابی طالب اولین عربی است که با روح کلی جهان تماس پیدا کرده و با او سخن گفته است.»

وی به حضرت امیر حتی از حضرت رسول هم بیش تر اظهار علاقه می کند. وی درباره علی - علیه السلام - جملات برجسته و عجیبی دارد. این جمله از اوست می گوید:

«مات و الصلوه بین شفیته، علی مرد در حالی که نماز بین دو لبش بود.»

هم او درباره آن حضرت می گوید:

«علی^(ع) پیش از زمان خودش بود و من از این رمز آگاه نیستم که چرا روزگار گاهی افرادی را در زمان پیش از زمان خودشان

به وجود می آورد.»
اتفاقاً این مطلب، مضمون جمله‌ای از خود آن حضرت است. در خطبه ۱۴ می فرماید:

«غدا ترون ایامی، و یکشف لکم عن سرائری، و تعرفونی بعد خلو مکانی و قیام غیری مقامی»

این افراد عقیده دارند که انسان به دین خاصی ملزم نیست، هر دین از ادیان را داشته باشد کافی است. لذا اینان در عین مسیحی بودن، خود را دوست‌دار و مقرب نزد علی - علیه السلام - می دانند و حتی معتقدند که آن حضرت نیز همین ایده آنان را داشته است. جرج جرداق می گوید:

«علی بن ابی طالب ابناء دارد از این که بر مردم لازم کند که حتماً دین خاصی را بپذیرند.»

ولی ما این ایده را باطل می دانیم. درست است که در دین، اگر اه و اجباری نیست - لا اکراه فی الدین - ولی این سخن به این معنی نیست که دین خدا در هر زمانی متعدد است و ما حق داریم هر کدام را که بخواهیم انتخاب کنیم. چنین نیست؛ در هر زمانی یک دین حق وجود دارد و بس، هر زمان پیغمبر صاحب شریعتی از طرف خدا آمده، مردم موظف بوده‌اند که از راهنمایی او استفاده کنند و قوانین و احکام خود را چه در عبادات و چه در غیر عبادات از او فرا گیرند تا نوبت به حضرت خاتم‌الانبیاء رسیده است. در این زمان اگر کسی بخواهد به سوی خدا راهی بجوید، باید از دستورات دین او راهنمایی بجوید.» (مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، ص ۲۵۱-۲۵۲)

استاد وقتی با نمونه‌ای مواجه می شدند که در آن با استفاده از آیات قرآن یک مطلب به اشتباه بیان شده است به صورت دقیقی به مخالفت با آن پرداخته و از هر جهتی که احتمال سوءبرداشت نسبت به آیات قرآن وجود داشته باشد با آن مخالفت می کردند. مثلاً وقتی عده‌ای قصد داشتند با تفسیر غلط از آیات قرآن و برخی احادیث اسلامی طوری وانمود کنند که اسلام طرفدار و معتقد به مادیت تاریخ است، استاد با موضع گیری صریح و آشکار خود نسبت به این موضوع ابتدا به بیان دقیق و واضح نظرات آن گروه پرداخته و حتی در مواردی آیه‌ای که توسط آن‌ها مورد استفاده قرار نگرفته ولی احتمال استفاده از آن‌ها در زمانی دیگر وجود داشته است را بیان کرده‌اند؛ بعد به همان روش گام به گام که توضیح داده شد، مرحله به مرحله به رد نظرات آن‌ها پرداخته و دلیل عقلی و نقلی بر رد آن‌ها می آورند. همان طور که بیان شد استاد در جایی که احساس کنند مطلب اهمیت قابل توجهی دارد ابتدا به بیان اهمیت آن پرداخته و ذهن خواننده را نسبت به آن روشن می کنند. ایشان در این باب می فرمایند:

«یا اسلام مادیت تاریخی را پذیرفته است؟ آیا منطقی که قرآن در تحلیل و توجیه قضایای تاریخی آورده است، مبنی بر مادیت تاریخی است؟ گروهی چنین می پندارند و مدعی هستند که این اندیشه لاقفل هزار سال قبل از مارکس در قرآن محمدی^(ص) مبنای توجیه و تحلیل تاریخ قرار گرفته است... ولی از نظر ما کسانی که این گونه می اندیشند یا اسلام را درست نمی شناسند و یا ماتریالیسم تاریخی را و یا هیچ کدام را. نظر به این که این طرز تفکر درباره جامعه و تاریخ، به ویژه اگر رنگ دروغین اسلامی هم به آن زده شود و مهر اعتبار اسلامی هم به آن بخورد، خطر بسیار عظیمی است برای فرهنگ و معارف و اندیشه اسلامی، لازم

الحسین...
در این وقت...

در تفهیم مسائلی که این توهم را پدید آورده و یا ممکن است منشأ این توهم بشود که اسلام زبرینای جامعه را اقتصاد می‌داند و هویت تاریخ را مادی می‌شمارد، طرح و بررسی کنیم.

این نکته را هم یادآور می‌شویم که آن چه ما در این جا از این گونه مسائل طرح می‌کنیم، بسی گسترده‌تر است از آن چه خود آن‌ها طرح کرده‌اند. آنان دو، سه آیه و دو، سه جمله از احادیث را مستمسک قرار داده‌اند، ولی ما مسائلی را هم که آن‌ها طرح نکرده‌اند و ممکن است آن مسائل مورد استشهد قرار گیرد طرح می‌کنیم تا بحث جامع و کاملی در این زمینه به عمل آورده باشیم. (مطهری، مرتضی، «مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی»، ج ۵، ص ۱۷۰-۱۷۱)

تلاوت نیست. قرائت و تلاوت در موردی است که سخی که خوانده می‌شود مربوط به یک متن باشد، خواه آن که آن متن از رو خوانده شود یا از بر، مثلاً خواندن قرآن، قرائت و تلاوت است، خواه از روی مصحف خوانده شود و یا از حفظ. با یک تفاوت میان خود این دو کلمه: تلاوت اختصاص دارد به خواندن متنی که مقدس باشد، ولی قرائت اعم است از قرائت آیات مقدس و چیز دیگر. مثلاً صحیح است گفته شود (گلستان سعدی را قرائت کردم)، اما صحیح نیست، گفته شود (گلستان سعدی را تلاوت کردم).

بعد از این بیان به صورت مرحله به مرحله نظرات قائلین به این امر را که اسلام معتقد به مادیت تاریخ است، بیان کرده و سپس به ترتیب جوابی‌های بر همان مراحل دارند. (همان، ص ۱۷۲-۱۹۰)

و یا در جایی دیگر وقتی عده‌ای می‌خواهند با استفاده از آیات قرآن و تفسیر اشتباه آن‌ها ثابت کنند که پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - امی نبوده و ایشان حتماً سواد خواندن و نوشتن داشته‌اند؛ استاد با یک بحث لغوی و دقیق شدن در ریشه لغوی کلمات آیه‌ای که از آن‌ها استفاده شده بوده است به صورت کاملاً مستند ثابت می‌کنند که این استناد اشتباه بوده و اصل این است که پیامبر اسلام یک فرد درس ناخوانده بوده‌اند و این از معجزات دین اسلام است که کتاب آسمانی آن، که راهنمای بشر تا آخر دنیاست و بهترین برنامه را برای رسیدن به سعادت در اختیار بشر قرار می‌دهد؛ توسط یک انسان درس ناخوانده به دست بشر رسیده است.

و در هر حال، این که آن متن از بر خوانده شود یا از رو، نه در مفهوم قرائت دخالت دارد و نه در مفهوم تلاوت. بدین ترتیب، آیه فوق‌الذکر جز این نمی‌گوید که پیغمبر، آیات قرآن را که بر صفحاتی نوشته شده است برای مردم تلاوت کند. اساساً چه احتیاجی هست که پیغمبر هنگام تلاوت آیات قرآن، از رو بخواند؟ قرآن را صدها نفر از مسلمانان حفظ بودند، آیا خود پیغمبر از حفظ نبود و نیازمند بود از رو بخواند؟ خداوند حفظ او را خصوصاً تضمین کرده بود «سقرتک فلا تنسی» (اعلی، آیه ۶) مجموعاً معلوم شد که از آیات قرآن به هیچ وجه استفاده نمی‌شود که رسول خدا می‌خوانده و یا می‌نوشته است. تازه مربوط به دوره رسالت است و حال آن که مدعی (افراد) این است که رسول خدا قبل از رسالت می‌خوانده و می‌نوشته است. (مطهری، مرتضی، «پیامبر امی»، ۱۳۶۹، ص ۵۸-۶۰)

پس از این بیان به صورت مرحله به مرحله نظرات قائلین به این امر را که اسلام معتقد به مادیت تاریخ است، بیان کرده و سپس به ترتیب جوابی‌های بر همان مراحل دارند. (همان، ص ۱۷۲-۱۹۰)

و یا در جایی دیگر وقتی عده‌ای می‌خواهند با استفاده از آیات قرآن و تفسیر اشتباه آن‌ها ثابت کنند که پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - امی نبوده و ایشان حتماً سواد خواندن و نوشتن داشته‌اند؛ استاد با یک بحث لغوی و دقیق شدن در ریشه لغوی کلمات آیه‌ای که از آن‌ها استفاده شده بوده است به صورت کاملاً مستند ثابت می‌کنند که این استناد اشتباه بوده و اصل این است که پیامبر اسلام یک فرد درس ناخوانده بوده‌اند و این از معجزات دین اسلام است که کتاب آسمانی آن، که راهنمای بشر تا آخر دنیاست و بهترین برنامه را برای رسیدن به سعادت در اختیار بشر قرار می‌دهد؛ توسط یک انسان درس ناخوانده به دست بشر رسیده است.

ایشان ابتدا به شرح کامل دلیل درس ناخوانده بودن پیامبر می‌پردازند و سپس نقد و پاسخ خود را بر آن وارد می‌کنند و می‌فرمایند:

گاهی اوقات که استاد با یک مسأله اشتباه روبه‌رو می‌شدند که از نظر بررسی‌های عقلی و به عبارتی دو دو تا چهار تای عقلی درست در نمی‌آمد و اتفاقاً در میان مردم هم بسیار مقبولیت پیدا کرده بود و رد آن نیاز به دلایل عامه‌پسند داشته است، از یک‌سری محاسبات ساده‌ای که عقل هر انسانی آن را می‌پذیرد استفاده می‌کردند. مثلاً در مورد یک‌سری تحریفاتی که نسبت به واقعه عاشورا رخ داده بود و مسأله هم به گونه‌ای نبوده است که به راحتی بتوان آن‌ها را از ذهن مردم عامه، مخصوصاً کهن سالان خارج کرد، استاد به این محاسبات عقلی متمسک شده و بدون استفاده از هر گونه دلیل فلسفی و یا دلیلی که ذهن عامه از پذیرش آن سر باز زند، به مقصود خود نایل می‌آمدند. به عبارتی می‌توان گفت استاد با توجه به رابطه قوی که با مردم داشتند و قدرت سخن‌وری خود در هر جمعی که قرار بگیرد، استفاده می‌کردند.

برای توضیح این مسأله بخشی از کتاب «حماسه حسینی» را با هم از نظر می‌گذرانیم:

«آیه دیگری که به آن استناد شده آیه ۲ و ۳ از سوره «بیته» است. می‌گویند:

«بسیار شگفت‌انگیز است که مترجمان و مفسران قرآن به این آیه که توصیف حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - است، توجه نکرده‌اند که در آن گفته شده «رسول من الله يتلوا صحفا مطهرة» یعنی محمد پیغمبر خدا که صحیفه‌های مقدس و مطهر را قرائت می‌کند. باید توجه کرد که در این آیات گفته نشده است که این صحیفه‌ها را قرائت می‌کند و از رو می‌خواند.»

پاسخ این استدلال آن‌گاه روشن می‌شود که مفهوم دو کلمه از کلمات آیه فوق‌الذکر روشن شود: کلمه «صحیفه» و کلمه «یتلوا» «صحیفه» به معنای ورق (برگ) است و «صحف» جمع صحیفه است. معنی آیه با جمله بعد که می‌فرماید «فیها کتب قیمه» این است «پیغمبر برگ‌های پاک و منزهی را که در آن‌ها نوشته‌هایی راست و پایدار هست، برای مردم می‌خواند.»

مقصود از این برگ‌ها همان چیزها بود که آیات قرآن مجید را بر روی آن‌ها می‌نوشته‌اند. پس مقصود این است که پیغمبر قرآن را بر مردم می‌خواند. کلمه «یتلوا» از ماده تلاوت است. به هیچ مدرکی برنخورده‌ایم که تلاوت به معنی خواندن از رو باشد. آن چه مجموعاً از کلمات اهل لغت و از موارد استعمال کلمه «قرائت» و کلمه «تلاوت» فهمیده می‌شود این است که هر سخن گفتن، قرائت یا

«من نمونه‌هایی از بعضی تحریف‌هایی که در لفظ ظاهر، یعنی در شکل قضیه به وجود آورده‌اند و چیزهایی که نسبت داده‌اند را ذکر می‌کنم. مطلب آن قدر زیاد است که قابل بیان کردن نیست... مرحوم حاج میرزا حسین نوری - اعلی الله مقامه - استاد مرحوم حاج شیخ عباس قمی... محدثی است که در فن خودش فوق‌العاده متبحر بوده و حافظه‌ای بسیار قوی داشته است... کتابی در موضوع منبر نوشته است به نام «لؤلؤ و مرجان» که با این که کتاب کوچکی است ولی فوق‌العاده خوب است... این مرد بزرگ در همین کتاب، نمونه‌هایی از دروغ‌هایی را که معمول است و به حادته تاریخی کریلاً نسبت می‌دهند، ذکر می‌کند. آن چه من می‌گویم غالباً یا همه آن، همان‌هایی است که مرحوم حاجی نوری هم از آن‌ها ناله کرده است.» (مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۶۲-۶۴)

سوال را در هر چه...
بها...

توضیح مطلب می‌فرمایند:

بعد استاد سه بیان برخی از این تحریف‌ها پرداخته، هر چند که آن‌ها بسیار مورد توجه مردم بودند و بیان کذب آن‌ها با این امکان مواجه بود که مردم آن را نپذیرند، ولی استاد به دلیل احساس مسؤلیتی که می‌کردند و فقط به دنبال این نبودند که به قول معروف تعداد پامنبری‌های‌شان زیاد شود، باصراحت به بیان تحریف‌ها پرداخته و از حرف هیچ‌کس ایایی نداشتند. ایشان در توضیح مطلب می‌فرمایند:

«این قضیه را من مکرر شنیده‌ام و لابد شما هم شنیده‌اید، و حاجی‌نوری در مقدمات قضایا آن را نقل کرده است که می‌گویند روزی امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - بالای منبر بود و خطبه می‌خواند. امام حسین - علیه‌السلام - فرمود من تشنه‌ام و آب می‌خواهم، حضرت ابوالفضل العباس - علیه‌السلام - بود، ایشان رفتند و از مادرشان یک کاسه آب گرفتند و آمدند وقتی که وارد شدند در حالی وارد شدند که آب را روی سرشان گرفته بودند و قسمتی از آن هم می‌ریخت که با یک طول و تفصیلی نقل می‌شود. بعد امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - چشم‌شان که به این منظره افتاد، اشک‌شان جاری شد. به آقا عرض کردند چرا گریه می‌کنید؟ فرمود قضایای این‌ها یادم افتاد که دیگر معلوم است گریز به کجا منتهی می‌شود. حاجی‌نوری در این جا یک بحث عالی دارد، می‌گوید شما که می‌گویید علی در بالای منبر خطبه می‌خواند، باید بدانید که علی فقط در زمان خلافتش منبر می‌رفت و خطبه می‌خواند. پس در کوفه بوده است و در آن وقت امام حسین^(ع) مردی بوده که تقریباً سی و سه سال داشته است. بعد می‌گوید اصلاً آیا این حرف معقول است که یک مرد سی و سه ساله در حالی که پدرش دارد مردم را موعظه می‌کند و خطبه می‌خواند ناگهان وسط خطبه بگوید آقا من تشنه‌ام آب می‌خواهم؟ اگر یک آدم معمولی این کار را بکند می‌گویند چه آدم بی‌ادب و بی‌تربیتی است و از طرفی حضرت ابوالفضل هم در آن وقت کودک نبوده، یک نوجوان اقل از پانزده ساله بوده است. می‌بینید که چگونه قضیه را جعل کردند. آیا این قضیه در شأن امام حسین^(ع) است؟ و غیر از دروغ‌بودنش، اصلاً چه ارزشی دارد؟ آیا این شأن امام حسین^(ع) را بالا می‌برد یا پایین می‌آورد؟

از این بالاتر، (حاجی‌نوری) می‌گوید در همان گرم‌گرم روز عاشورا که می‌دانید مجال نماز خواندن هم نبود، امام نماز خوف خواند و بسا عجله هم خواند. حتی دو نفر از اصحاب آمدند و خودشان را سپر قرار دادند که امام بتواند این دو رکعت نماز خوف را بخواند؛ گفته‌اند در همان وقت امام فرمود حجله عروسی را ببندازید، من می‌خواهم عروسی قاسم با یکی از دخترهایم را در این جا، لاقلاً شبیه آن هم که شده بینم، من آرزو دارم، آرزو را که نمی‌شود به گور برد!

شما را به خدا ببینید حرف‌هایی که گاهی وقت‌ها از یک افراد در سطح خیلی پایین می‌شنویم که مثلاً می‌گویند من آرزو دارم عروسی پسرم را بینم، آرزو دارم عروسی دخترم را بینم، به فردی چون حسین بن علی^(ع) نسبت می‌دهند، آن هم در گرم‌گرم زد و خورد که مجال نماز خواندن نیست!

ایا این که می‌گویند امام حسین^(ع) در روز عاشورا سی صد هزار نفر را با دست خودش کشت! یا بمبی که در هیروشیما انداختند تازه شصت هزار نفر کشته شدند، و من حساب کردم که اگر فرض کنیم

که شمشیر مرتب بیاید و در هر ثانیه یک نفر کشته شود، کشتن سی صد هزار نفر، هشتاد و سه ساعت و بیست دقیقه می‌خواهد. بعد که دیدند این تعداد کشته با طول روز جور در نمی‌آید، گفتند روز عاشورا هم هفتاد ساعت بوده است! همین‌طور درباره حضرت ابوالفضل گفته‌اند که بیست و پنج هزار نفر را کشت که حساب کردم اگر در هر ثانیه یک نفر کشته شود، شش ساعت و پنجاه و چند دقیقه و چند ثانیه وقت می‌خواهد. پس حرف این مرد بزرگ، حاجی‌نوری را باور کنیم که می‌گوید: اگر کسی بخواهد امروز بگرید، اگر کسی بخواهد امروز ذکر مصیبت کند، باید بر مصائب جدیده ابعادالله بگرید، بر این دروغ‌هایی که به ابعادالله - علیه‌السلام - نسبت داده می‌شود، گریه کند.» (همان، ص ۶۶-۷۱)

به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که استاد از هر بیانی برای خارج کردن عقاید باطل از فکر و ذهن مردم استفاده می‌کردند. استاد علاوه بر این که نسبت به آثار قلمی دیگران که در کتاب‌های مختلف چاپ می‌شد، حساسیت نشان می‌دادند، به مکتوبات روزنامه‌ها و مجلات که شاید در آن برهه از زمان کسی برای آن‌ها اهمیت قائل نبود نیز توجه خاصی داشتند و چنانچه نکته خلافی در آن‌ها مشاهده می‌کردند در برابر آن موضع می‌گرفتند و نظر صحیح خود را اعلام می‌کردند. مثلاً وقتی در مجله «زن روز» مقاله‌ای نوشته شده و در آن نسبت به قانون ازدواج موقت در اسلام شبهه وارد شده بود، استاد با بیان دقیق قانون ازدواج موقت در اسلام و نظر فقهای شیعه در این باره و بعد رد ایرادات قانونی که نویسنده در باب ازدواج موقت بر قانون اساسی وارد کرده بود هر گونه شبهه‌ای را درباره این مسأله رفع می‌کنند. (مطهری، مرتضی، ۱۳۵۷، ص ۲۸-۴۱)

در آن زمان که بسیاری از متدینان، رفتن به سینما و دیدن فیلم‌های سینمایی را شهیدار می‌دانستند، ما می‌بینیم که وقتی فیلمی تحت عنوان «محلل» در سینما ساخته شد، به طوری که با مبانی و اصول اساسی اسلام مخالف بود؛ استاد با توجه به اهمیت موضوع و نیازی که از سوی جامعه حس می‌شد در برابر آن موضع گرفتند و واقعیات اسلام را درباره موضوع مورد بحث آشکار کردند. ایشان می‌نویسند:

«من نمی‌خواستم در این باره چیزی بنویسم. عذرم این بود که نقد یک فیلم کار من نیست، اگر در این زمینه چیزی به صورت کتاب یا مقاله‌ای منتشر شده بود، اظهار نظر من صحیح بود؛ نه چیزی که به صورت فیلم ارائه داده شده و اطلاعات من درباره آن منحصر است به یک سلسله مسموعات. کسانی که فیلم را دیده بودند بعضی به‌طور خلاصه و بعضی به‌طور تفصیل متن فیلم را در اختیار من قرار دادند و عذر مرا قطع کردند و به‌رحال پای مطلبی در میان است که در نص قرآن بدان تصریح شده است، من پیاده آن فیلم را بر روی کاغذ خواندم. دیدم سراسر قلب و مسخ و تحریف است چه از نظر قانون محلل و چه از نظر واقعیاتی در جامعه ما در گذشته و حال جریان داشته و دارد. تهیه‌کننده فیلم از آن جا که نظر تبلیغاتی داشته و نمی‌توانسته با خود واقعیت مواجه گردد، زیرا ارائه عین واقعیت از وجهه تبلیغاتی که او در نظر داشته است نتیجه معکوس می‌داده یعنی به نفع قانون محلل تمام می‌شده است، ناچار برخلاف اصل صداقت رفتار کرده است.

فقهی-حقوقی کار با رهن و مضاربه

هم قانون محلل را مسخ کرده است و هم صحنه‌هایی ساختگی که مشابه آن‌ها هیچ‌وقت در جامعه ما وجود نداشته و ندارد آفریده است. «مطهری، مرتضی، امدادهای غیبی در زندگی بشر»، ۱۳۶۹، ص ۱۹۲-۱۹۳

می‌بینیم که استاد در این زمینه چه حساسیت بالایی داشته‌اند، به طوری که تا وقتی به صورت دقیق و کامل در جریان مشروح فیلم قرار نگرفته‌اند نسبت به آن اظهار نظر نمی‌کنند و وقتی کاملاً از جریان فیلم و اتفاقات خلاف واقع آن آگاهی پیدا می‌کنند بر خود می‌بینند که نظر اسلام را درباره موضوع آن بیان کنند.

استاد در کنار این بیان علاوه بر بررسی فیلم به گونه‌ای وظایف یک فیلم‌ساز را هم یادآور می‌شوند و از هر شرایطی برای آگاهی دادن به مردم و روشن کردن ذهن آن‌ها استفاده می‌کنند.

«وظیفه یک فیلم‌ساز این است که جریان واقعی را روی صحنه بیاورد و انتقاد کند، نه آن که صحنه‌های صددرصد خیالی از خود بسازد و به دروغ، جامعه خود را متهم سازد و موجبات گمراهی افکار را نسبت به جامعه فراهم کند. این است که این فیلم گذشته از جنبه اسلامی از جنبه ملی نیز یک خیانت است.» (همان، ص ۱۹۳)

بعد از این می‌بینیم وقتی که استاد وارد نقد فیلم می‌شوند آن را از دو جهت مورد بررسی قرار می‌دهند، یکی از جنبه مواد قانونی و اصول اساسی اسلام و یکی هم از جنبه واقعیت‌های اجتماعی جامعه ایران هماهنگ است یا خیر؟ به این ترتیب استاد از هر نظر با مسائلی که بخواهد واقعیات اسلام را خلاف نشان دهد مبارزه می‌کنند. (همان، ص ۱۹۳-۲۰۳)

استاد وقتی می‌خواهند شبهه‌ای را برطرف کنند و حقیقت آن را به مردم بگویند، این گونه نبود که از هر دلیلی استفاده کنند، بلکه همیشه از دلایلی استفاده می‌کردند که هیچ‌گونه خللی به آن نتواند راه یابد و از اصول سرچشمه گرفته باشد.

برای مثال در کتاب «مسئله ربا» ما می‌بینیم که وقتی می‌خواهند دلایل حرام بودن ربا را بیان کنند، ابتدا یک‌سری دلایلی را که مطرح است را می‌گویند و بعد از آن چون برخی از این دلایل محل اشکال است و می‌توان در آن‌ها خدشه‌ای وارد کرد، خود در مقام نقد آن‌ها بر آمده و ابتدا آن‌ها را از صحنه پاسخ‌گویی برای حل شبهه حرمت ربا پاک می‌کنند. استاد این کار را به این منظور انجام می‌دهند که وقتی قرار است یک مسأله‌ای برای مردم جا بیافتد باید از اول بر پایه‌های درست جا گرفته باشد تا در سال‌های بعد امکان هیچ‌گونه ایراد شبهه بر آن نباشد.

چپت نمونه ما به بخشی از کتاب اشاره می‌کنیم که در آن استاد توضیح داده‌اند چرا دلیل افرادی که به علت قطع رابطه کار و ثروت برای ربا حرمت قائل اند اشتباه است:

قطع رابطه بین ثروت و کار:

مبنای این وجه این است که هر ملکیتی که براساس کار پیدا نشده است ظلم است و باطل است و چون رباگیرنده کاری انجام نمی‌دهد، استحقاق ربا را ندارند و مالکیت وی نسبت به آن مشروع نیست.

سیاری از باحثین مسلمان، وجه مذکور را پذیرفته‌اند و اصل «ثروت باید تنها مولود کار باشد» را درست دانسته‌اند و چون نقضی می‌شود بر آن‌ها که اسلام مستغل داری و اجاره را جایز

دانسته است و حال آن که رابطه ثروت و کار در آن جا نیز قطع است؛ جواب داده‌اند که در اجاره، عین مستأجره به تدریج مستهلک می‌شود و از بین می‌رود، و مال الاجاره در قبال همین استهلاک است و چون عین مستأجره با کار پیدا شده است لذا موجر در قبال کار خودش اخذ ثمن می‌کند و حلال است. به عبارت دیگر مغرفی نیست که شخص اجیر شود برای کار کردن و اجرت بگیرد، یا آن که ملک خود را که همان کار متراکم و مجسم خود او است اجاره بدهد و در قبالتش اجرت بگیرد. طبق این بیان فرق ربا و اجاره واضح است، زیرا در ربا که اجاره پول است اصل پول در ذمه بدهکار محفوظ است و استهلاک ندارد ولی در اجاره عین، استهلاک تدریجی محقق است.

این وجه را هر چند بسیاری از باحثین مصری و اتباع پذیرفته‌اند، ولی به نظر ما صحیح نیست.

اولاً قبول نداریم که همواره باید ثروت از راه کار پیدا شود. آن چه مسلم است این است که استثمار یعنی غصب دسترنج و محصول کار دیگران، ظلم است و حرام است. و اما این که صرف قطع رابطه بین کار و ثروت حرام است، صحیح نیست و می‌دانیم که در اسلام ثروت‌های باز یافته از قبیل ارث، هبات و آن چه به حیات یا غوص به دست آمده است (کار انجام شده در آن‌ها ارزشش معادل با آن چه به دست آمده است نیست، به عبارت دیگر کار در آن‌ها برای اقتناص است نه تولید) تجویز شده است. لذا نمی‌توان حرمت ربا را در اسلام از راه منحصر بودن طریق مشروع کسب ثروت در کار دانست.

ثانیاً صحت مستغل داری و اجاره‌داری از راه اخذ ثمن در قبال کار مستقیم انسان نیست، بلکه از راه دیگری است و آن این است که اگر محصول کار انسان دارای اثری باشد آن اثر هم ملک انسان است یعنی انسان همان طوری که اثر خود را مالک است، اثر خود را نیز مالک است زیرا که از کار وی زائیده شده است. و لذا لازم نیست که مجموع مال الاجاره‌هایی که شخص از ملک خود می‌گیرد برابر باشد با استهلاک تدریجی تمام عین، و این خود نقضی است بر کسانی که صحت اجاره را از راه کار متراکم توجیه کرده‌اند زیرا لازمه آن این است که طوری از ملک اجاره بگیرند که به قدری که اجاره می‌گیرند عین مستهلک شود و از قیمتش کاسته شود و در غیر این صورت اجازه عادلانه نخواهد بود. و این سخن عقلاً و شرعاً باطل است. به علاوه آن که گاهی انتفاع از عین مستأجره موجب استهلاک نیست مانند اجاره دادن حیوان برای بارکشی که اگر به طور صحیح باشد موجب تقویت حیوان هم هست و از بین رفتن حیوان به جهت استیفاء منافع آن نیست و حال آن که بذل مال به مالک در قبال استیفاء منافع است.

ثالثاً اگر تنها راه صحیح تحصیل ثروت، کار باشد، مالکیت مضارب در مضاربه نسبت به سهم خودش از سود صحیح نیست زیرا که کار از جانب عامل انجام شده است و مضارب کاری انجام نداده است و اگر بگویید که سود وی برحسب قراردادی است که با عامل دارد یعنی در حقیقت تمام سود ملک عامل است ولی چون مضارب سرمایه خود را در اختیار وی قرار داده است و در معرض خطر زیان قرار داده است، لذا برحسب قرارداد شطری از سود عامل را می‌برد، جواب می‌گوییم در این صورت لازم بود یک منبع قطعی در مقابل قرار داده شود نه یک امر مشکوک‌الحصول، به علاوه سرمایه را در

فراوان است، مگر بی ارزش

روز یعنی در حدود دو هزار سال آن حمام کافی بود. عجیب‌تر آن که طبق آنچه در متن گزارش ابوالفرج آمده، همه آن کتاب‌ها در حکمت و فلسفه بوده نه در موضوع دیگر. اکنون خوب است کمی بیندیشیم: آیا از آغاز پیدایش تمدن تا امروز که قرن‌ها است صنعت چاپ پیدا شده و در شکل سرسام‌آوری نسخه بیرون می‌دهد این اندازه کتاب حکمت و فلسفه که برای سوخت چهار هزار حمام در مدت شش‌ماه کافی باشد وجود داشته است؟ باز خوب است بیندیشیم چنین کتابخانه‌ای چه مساحتی را اشغال کرده بوده است؟

کتاب‌ها به صورت انبار شده مانند انبار گندم نبوده، بلکه به صورت چیده شده در قفسه‌ها بوده، زیرا مورد استفاده مردم بوده است. و لهذا در گزارشی که از یک کشیش مسیحی در قرن چهارم بعد از میلاد رسیده که از ناحیه امپراتور وقت مأمور شده بود کتابخانه را از بین ببرد، چنین آمده که «من قفسه‌های آن را در آن وقت از کتاب، به کلی خالی یافتم» یک رواق که هیچ مساحت یک شهر هم شاید برای چنین کتابخانه‌ای کافی نباشد.

امروز کتابخانه‌های بسیار بزرگ، در اثر پیشرفت صنعت چاپ و وجود امکانات بی‌سابقه در تاریخ بشر، در جهان خصوصاً آمریکا و شوروی وجود دارد هم‌چنان که شهرهای بسیار بزرگ و بی‌سابقه در تاریخ بشر، در جهان امروز وجود دارد.

من باور ندارم امروز هم کتابخانه‌ای وجود داشته باشد که کتاب‌هایش برای گرم کردن حمام‌های شهری که آن کتابخانه در آن جا هست برای مدت شش‌ماه کفایت کند. این‌ها همه دلیل افسانه‌بودن این داستان است.» (همان، ص ۳۴۰-۳۴۱)

ما تا این جا در پی آن بودیم که تعریف استاد از نقد درست و روش‌های ایشان در نقد آثار دیگران را بررسی کنیم، آثاری که ممکن بود نویسنده آن‌ها شخص مورد قبولی چون دکتر شریعتی باشد؛ ولی برای استاد مهم این بود که حقایق روشن شود و ایشان به‌دور از هر گونه غرض‌ورزی با موارد خلاف در گفته‌ها و نوشته‌های دیگران برخورد می‌کردند.

چگونگی برخورد استاد با نقدهایی که بر آثار خودشان می‌شد: در بخش پایانی این مقاله چگونگی موضع‌گیری استاد را نسبت به انتقادهایی که از آثار خودشان می‌شد از نظر می‌گذاریم.

استاد همان گونه که خود نقد و انتقاد را به‌عنوان اصلی پذیرفته بودند و در برخورد با آثار دیگران با دقت نظر عمل می‌کردند تا سره را از ناسره تشخیص دهند، نسبت به انتقادهایی هم که از آثار خود ایشان می‌شد، با سعه صدر برخورد کرده و به‌طور منطقی به آن‌ها پاسخ می‌گفتند و شبهات مطرح را با دلایل مستند نقلی و عقلی رد می‌کردند.

استاد وقتی با افرادی روبه‌رو می‌شدند که می‌گفتند چرا ایشان باید از آثار دیگران نقد کند و به‌قول خودشان به چه حقی استاد خود را برای نقد نوشته‌ها و سخنان دیگران صاحب‌نظر می‌داند؟ بدون این که عصبانی شوند و به‌قول معروف از کوره در بروند که شما چه کار دارید؟ من باید نقد کنم و به کسی هم مربوط نیست، با سعه صدر و روی خوش برخورد کرده و از این‌که دیگرانی هم از آثار ایشان نقد کنند استقبال می‌کردند؛ البته به شرط این که طرف مقابل صلاحیت لازم را داشته باشد و از روی غرض‌ورزی نخواهد برخورد کند. ایشان می‌نویسند:

«بعضی نوشته‌اند! مگر شما اشتباه نمی‌کنید؟ جواب این است چرا، اگر نوشته‌های ما هم ارزش انتقاد دارد و افرادی هم هستند که وقت و صلاحیت انتقاد دارند، انتقاد کنند؛ نه تنها نخواهیم رنجید، ممنون هم خواهیم شد.» (مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، ص ۶۴)

استاد از این گونه اشکال‌گیری‌ها که توسط افراد ایجاد می‌شود استقبال می‌کنند و حتی از این‌که از جانب افراد مغرض برای

خطر انداختن، مجوز اخذ مال نمی‌شود حتی بر مبنای ما تا چه رسد به مبنای کسی که قطع رابطه ثروت و کار را جایز نمی‌داند. رابعاً گاهی بذل مال در قبال کاری است که ارزش اقتصادی و طبیعی ندارد، بلکه ارزش اعتباری و قانونی دارد مثل بذل مال در قبال اعمال حق فسخ یا اسقاط آن. واضح است که کار انجام‌شده در این موارد از لحاظ صرف انرژی چندان ارزشی ندارد (بلکه اصلاً ارزش ندارد) ولی از لحاظ این که راه قانونی را باز می‌کند یا می‌بندد برای انسان مفید واقع می‌شود. واضح است کسانی که تحصیل ثروت را منحصر از راه کار، صحیح می‌دانند و مقصودشان کاری است که مولد باشد، و این نوع را صحیح نمی‌دانند، در حالی که عقلاً و شرعاً صحیح است.» (مطهری، مرتضی، ۱۳۶۴، ص ۱۶۶-۱۷۰)

به این ترتیب می‌بینیم که در همین چند صفحه از کتاب که با هم مطالعه کردیم، استاد برای پاسخ‌گویی به یک اشکال چندین اشکال دیگر را هم بررسی می‌کنند و به پاسخ‌گویی به آن‌ها می‌پردازند و هم‌زمان به نقد کسانی می‌پردازند که برای اثبات مطلبی فقط به دلایل ظاهری اکتفا کرده و در شبهاتی که ممکن است به آن وارد شود، دقیق نمی‌شوند.

در بخشی از کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» می‌بینیم که استاد در طرفداری از حق و حقیقت در آن جایی که عده‌ای به ناحق می‌خواهند مسلمانان را مخالف با فرهنگ و تمدن نشان داده و آن‌ها را در مقابل ایرانیان قرار دهند؛ استاد به بیان حقیقت مطلب پرداخته و از کسانی که قصد دارند با این کارشان رابطه بین ایرانیان و اسلام را خراب کنند انتقاد می‌کنند. چرا که آن‌ها دانسته یا نادانسته می‌خواهند با تحریک احساسات ملی ایرانیان و شرح یک ماجرای ساختگی که در آن، مسلمانان بعد از فتح ایران به تخریب آثار علمی و تمدن ایرانی و مصر پرداخته‌اند و طبق آن یک کتابخانه بزرگ در ایران و مصر را به آتش کشیده‌اند؛ به اهداف نامیمون خود دست یافته و از دوران دبستان ذهن پاک بچه‌ها را نسبت به اسلام مخدوش کنند.

استاد با نقد مرحله‌به‌مرحله به ترتیب تمامی دلایل و مستندات که مدعیان این واقعه برای خود دارند و به آن استناد می‌کنند را زیر سؤال برده و برای هیچ کدام ارزش علمی و تاریخی نمی‌یابند. استاد با بررسی سندیت ماجرا به این نتیجه می‌رسند که از لحاظ سند هیچ کدام از نقل‌ها معتبر نیست و می‌گویند:

«یک روایت تاریخی بدون ذکر سنده و مدرک به‌هیچ وجه قابل قبول نیست. به‌ویژه که بعد از شش‌صد سال این نقل بی‌سند و بی‌ماخذ مطرح شود و قبلاً احدی از آن ولو بدون سند و ماخذ ذکر کرده است.» (مطهری، مرتضی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۳۸)

بعد از بررسی سندیت ماجرا، استاد به اصل داستان پرداخته و با یک‌سری حساب‌های ساده عقلی، افسانه و خیالی بودن آن را اثبات می‌کنند. ایشان می‌نویسند:

«ثانیاً در متن قصه آمده است که پس از آن که دستور خلیفه به نابودی کتاب‌ها رسید، عمرو کتاب‌ها را به حمام‌های اسکندریه تقسیم کرد و تا مدت شش‌ماه خوراک حمام‌های اسکندریه بود و با توجه به این که اسکندریه در آن وقت بزرگ‌ترین شهر مصر و یکی از بزرگ‌ترین شهرهای جهان آن روز بوده است و خود عمرو در گزارشی که با اعجاب فراوان برای خلیفه از این شهر می‌دهد می‌نویسد:

«در این شهر چهار هزار حمام، چهار هزار عمارت عالی، چهل هزار یهودی جزیه‌پرداز، چهارصد تفریح‌گاه دولتی، دوازده هزار سبزی‌فروش که سبزی تازه می‌فروشند وجود دارد.»

باید چنین فرض کنیم که در مدت شش‌ماه چهار هزار حمام از این کتاب‌ها گرم می‌شده‌اند، یعنی آن قدر کتاب بوده است که یک حمام را می‌خواستند با آن گرم کنند برای قریب به هفتصد هزار

در نقد و بررسی کتاب «مسئله حجاب»

اسلام شبهه تراشی و اشکال گیری شود ناراحت نمی شوند به شرطی که در مقابل، ملت اسلامی هم بیدار باشند و بتوانند جواب آن ها را بدهند:

«من مکرر در نوشته های خودم نوشته ام: من هرگز از پیدایش افراد شکاک در اجتماع که علیه اسلام سخن رانی کنند و مقاله بنویسند، متأثر که نمی شوم هیچ، از یک نظر خوشحال هم می شوم چون می دانم پیدایش این ها سبب می شود که چهره اسلام بهتر نمایان بشود. وجود افراد شکاک و افرادی که علیه دین سخن رانی می کنند، وقتی خطرناک است که حامیان دین آن قدر مرده و بی روح باشند که در مقام جواب برنیایند، یعنی عکس العمل نشان ندهند اما اگر همین مقدار حیات و زندگی در ملت اسلام وجود داشته باشد که در مقابل ضربت دشمن عکس العمل نشان بدهد، مطمئن باشید که در نهایت امر به نفع اسلام است همان طوری که در طول سسی؛ چهل سال اخیر، کسروی پیدا شد علیه شیعه بالخصوص و احياناً علیه اسلام چیزها نوشت، توده ای ها آمدند در مسائل مادی گری حرف ها زدند و به اساس اسلام اعتراض کردند، افراد دیگری پیدا شدند که به نام حمایت از ملیت ایرانی، علیه اسلام سخنانی گفتند. این ها بدون این که خودشان بخواهند و قصد داشته باشند، به طور غیرمستقیم آن قدر به اسلام خدمت کردند که خدا می داند. یعنی وقتی کسروی آن کتاب ها را نوشت، تازه دست علمای اسلام رفت روی کاغذ و مسائلی را که در طول چند قرن در اثر این که اعتراض و تشکیک و ایرادی نشده بود پرده هایی از ابهام روی آن ها را گرفته بود و کم کم خرافات و اوهامی هم درباره آن ها پیدا شده بود، تشریح کردند اصلاً مردم نمی دانستند مثلاً در باب امامت چه باید بگویند... یعنی این ها سبب شدند که دست های علمای اسلام از آستین بیرون آمد و چه آثار نفیسی در این زمینه منتشر شد. یک دین زنده هرگز از این گونه حرف ها بیم ندارد، یک دین زنده آن وقت بیم دارد که ملتش آن قدر مرده باشند که عکس العمل نشان ندهند و متأسفانه ما در گذشته گاهی چنین چیزی داشته ایم... اساساً دینی که منطقتش براساس فکر و عقل است، براساس حساب است، براساس فلسفه است، براساس یک سلسله مصالح است، در این جهت نگرانی ندارد.» (مطهری، مرتضی، «پیرامون جمهوری اسلامی»، ۱۳۶۸، ص ۱۳۴-۱۳۶)

خیر خواهی ساده اندیشانه و نویسنده در نقد خود از استاد خواسته است که بخش هایی از کتاب را به دلایل غیر منطقی، حذف یا تغییراتی در آن ایجاد کند که استاد در هر جا به تناسب حال، پاسخ مناسبی به آن ها داده اند، فقط وقتی می بینند که بخشی از نقدها صرفاً به منظور دادن نسبت های ناروا به استاد بیان شده است، آن ها را به خدا وامی گذارند. (مطهری، مرتضی، «پاسخ های استاد به نقدهایی بر کتاب مسأله حجاب»، ۱۳۶۸، ص ۷۲)

با توجه به مطالب ارائه شده در بالا به نکاتی چند از روش نقد استاد به عنوان یک منتقد منطقی با نقدی جوان مردانه و منصفانه و چگونگی برخورد ایشان با نقد دیگران اشاره می کنیم.

با توجه به تعاریفی که برای نقد از جانب استاد ارائه شده است و برخورد ایشان در چگونگی نقد آثار دیگران، این نکته برای ما روشن می شود که ایشان خود بسیار به اصول نقادی و نقد منصفانه پای بند بوده اند.

یک منتقد خوب باید بتواند به گونه ای حرف خود را مطرح کند که مورد اقبال مخاطب قرار گیرد و هنگام نقد، با دقت در نوع مطلب و ویژگی های مخاطب خود، طوری سخن بگوید که از سوی مخاطب پذیرفته شود و مخاطب این احتمال را ندهد که ممکن است او از روی غرض ورزی و سوءنیت به این کار دست زده است. هم چنین او باید در حیطة ای وارد شود که تخصصی در آن دارد و صاحب نظر است و از اظهار نظر کردن های بیهوده نسبت به آثار دیگران بپرهیزد.

علاوه بر این اگر او بخواهد نقدش از سوی دیگران مورد قبول واقع شود؛ خود باید جنبه و ظرفیت انتقاد از آثارش را داشته باشد و به نوعی الگویی برای کسانی باشد که خود از آن ها نقد کرده است و با پذیرش انتقاد صحیح و عمل کردن به آن عامل سخنانش باشد. ■

■ دانشجوی کارشناسی فقه و حقوق اسلامی
دانشگاه امام صادق (ع)

منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- مطهری، مرتضی، «استاد مطهری و روشن فکران»، تهران، صدرا، ۱۳۷۲، چاپ دوم.
- ۳- همو، «اسلام و مقتضیات زمان»، تهران، صدرا، ۱۳۷۹، چاپ شانزدهم، جلد اول.
- ۴- همو، «امدهای غیبی در زندگی بشر»، تهران، صدرا، ۱۳۶۹، چاپ چهارم.
- ۵- همو، «پاسخ های استاد به نقدهایی بر کتاب مسأله حجاب»، تهران، صدرا، ۱۳۶۸، چاپ دوم.
- ۶- همو، «پیامبر امی»، تهران، صدرا، ۱۳۶۹، چاپ پنجم.
- ۷- همو، «پیرامون جمهوری اسلامی»، تهران، صدرا، ۱۳۶۸، چاپ پنجم.
- ۸- همو، «تعلیم و تربیت در اسلام»، تهران، صدرا، ۱۳۷۴، چاپ بیست و پنجم.
- ۹- همو، «حماسه حسینی»، تهران، صدرا، ۱۳۷۷، چاپ سی ام، جلد اول.
- ۱۰- همو، «خدمات متقابل اسلام و ایران»، تهران، صدرا، ۱۳۶۲، چاپ دوازدهم، جلد اول.
- ۱۱- همو، «ربا، بانک، بیمه»، تهران، صدرا، ۱۳۶۴، چاپ اول.
- ۱۲- همو، «عدل الهی»، تهران، صدرا، ۱۳۸۰، چاپ شانزدهم.
- ۱۳- همو، «علل گرایش به مادی گری»، تهران، صدرا، ۱۳۶۸، چاپ یازدهم.
- ۱۴- همو، «مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی [جامعه و تاریخ]»، تهران، صدرا، ۱۳۶۹، چاپ دوم، جلد پنجم.
- ۱۵- همو، «نظام حقوق زن در اسلام»، تهران، صدرا، ۱۳۵۷، چاپ هشتم.